

محمد شریفی

نردبان آسمان

گزارش کامل مثنوی به نثر

و براستار

محمد رضا جعفری

فرهنگ نشر نو

با همکاری نشر آسیم

تهران، ۱۳۹۸

نودبان آسمان گزارش کامل مثنوی به نثر

فرهنگ نشر نو تهران، خیابان میرعماد، خیابان سیزدهم (شهید چنتی)،
پلاک ۱۳ - تلفن: ۸۸۷۴۰۹۹۱

نوبت چاپ اول، ۱۳۹۸
شمارگان ۱۱۰۰ نسخه
لیتوگرافی سحر گرافیک
چاپ غزال
ناظر چاپ بهمن سراج
همه حقوق برای فرهنگ نشر نو محفوظ است

فهرست کتابخانه آس

سرشناسه: شریفی، محمد، ۱۳۴۵ -
عنوان و نام ناآر: نودبان آسمان / محمد شریفی؛
ویراستار: محمد رضا جعفری
مشخصات نشر: تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۹۸
ج ۲
مشخصات ظاهری
دوره: ۱ - ۰۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸
ج ۱: ۸ - ۰۲ - ۴۹۰ - ۹۷۸
ج ۲: ۵ - ۰۲ - ۴۹۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیا
مندرجات: ج ۱: گزارش کامل مثنوی به نثر، ج ۲: بیوست و نمایه ها
موضوع: نثر فارسی - قرن ۱۴
Persian prose literature - 20th century
مولوی، جلال الدین محمد بن محمد - ۶۷۰ - ۶۷۰
مثنوی - اقتباسها

Mawlānā, Jalāladdīn Mohammad ibn Mohammad,
1207 - 1273. Masnavi - Adaptations
شعر فارسی - قرن ۷ ق.

Persian poetry - 13th century
جعفری، محمد رضا، ۱۳۲۸ -، ویراستار
۱۳۹۸ ن ۴ / ر ۸۳۴۹ PIR
رده بندی دیویی ۸ / ۶۲
کتابشناسی ملی ۵۵۱۶۷۰۹

مرکز پخش آسیم
تلفن و دورنگار ۸۸۷۴۰۹۹۲-۴
فروشگاه اینترنتی www.nashrenow.com

تماس با مؤلف nicomachus40@yahoo.com

فهرست

(برای فهرست تفصیلی مثنوی نگاه کنید به انتهای مجلد دوم)

﴿ مجلد اول ﴾

یک	ادای دین و عرض سپاس
پنج	مثنوی با خواننده
پانزده	در باره مولانا و مثنوی
۱	دفتر اول
۲۶۹	دفتر دوم
۵۰۹	دفتر سوم
۸۱۷	دفتر چهارم
۱۰۶۷	دفتر پنجم
۱۳۴۱	دفتر ششم

﴿ مجلد دوم ﴾

	پیوست (پیشینه قصه‌ها و تمثیلات مثنوی)
۱۷	کتاب‌نامه
۳۸۳	نمایه پیشینه قصه‌ها و تمثیلات مثنوی (نامهای خاص)
۳۹۹	نمایه آیات
۴۰۹	نمایه احادیث و اخبار و روایات
۴۲۳	نمایه موضوعی
۵۲۷	فهرست تفصیلی مثنوی

سخنی با خواننده

این کتاب شرح مثنوی نیست. غرض از نگارش این کتاب ارائه گزارشی از مثنوی به نثر است که شاید بتوان آن را برگردان تفسیری مثنوی دانست. اعتراف می‌کنم که هدف من از دست زدن به این کار تحقق بخشیدن به آرزوی دیرینم بود، یعنی خواندن دقیق مثنوی از ابتدا تا انتها؛ اما چون این کار به‌نظم با روخوانی مثنوی، ولو با مطالعه شروح، میسر نبود کوشیدم تا با «زشتن» برای خواننده‌ای که نه مثنوی‌خوان متخصص است و نه کاملاً بیگانه با مثنوی، این آرزو را محقق بخشم.

ممکن است سؤال شود که اساساً چرا باید شعر را که خود هنری گرانقدر است و سرودن آن به مهارت و استادی نیازمند است به نثر برگردانیم آن هم در جایی که سنت شاعری و شعر دوستی ما چنان ریشه دارد است که فرهنگ لغت و کتاب شیمی و هر متن دیگر را نیز به نظم درمی‌آوردند؟

سؤالی کاملاً بجاست و خود من نیز با این کار موافق نیستم که منظومه‌های درخشان فارسی را به نثر برگردانیم، اما به چند دلیل این کار را در مورد مثنوی و معدودی منظومه‌های دیگر روا می‌دانم.

اول اینکه مثنوی تفاوتی اساسی با بسیاری از منظومه‌های ادب فارسی دارد؛ بدین معنا که به‌رغم چیرگی و مهارت مولانا در سرودن شعر، غرض او از سرودن مثنوی هنرنمایی در عرصه شاعری نبوده است و توجه او بیش از آنکه به فرم باشد به مضمون و محتواست — گرچه این به معنای نفی اهمیت و تشخیص فرم در مثنوی نیست. مولانا، همچنان که در بخش بعدی با عنوان «درباره مولانا و مثنوی» آمده است، علاقه‌ای به شاعری و قصه‌پردازی نداشت بلکه هدف او آشکارا هدایت و ارشاد بود و اگر قالب شعر را برای تعلیم و مواظ خود برگزید بیشتر به اقتضای میل مخاطبان و رواج شعر به‌عنوان یک رسانه قوی برای بیان معانی بود، نه ارجح دانستن شعر.

دوم اینکه، کمتر منظومه‌ای در زبان فارسی وجود دارد که به سبب دشواری محتوای آن این همه شرح بر آن نوشته باشند و در عین حال علاقه‌مندان آن نه لزوماً اهل فن بلکه طیف بسیار گسترده‌ای از مردم با دانش و اطلاعات متفاوت باشد، و این نشان می‌دهد که نظم مثنوی برای فهم عموم همواره محتاج ساده‌سازی بوده است — علی‌الخصوص در دوران ما که فاصله با ادبیات کهن بیشتر شده است.

باری پیش از آغاز به کار به جستجوی پیشینه به نثر درآوردن مثنوی برآمدم. دیدم که داستان‌های مثنوی چند بار و به قلم چند کس به نثر گردانیده شده است اما این کارها بخش مهمی از دشواری مثنوی را برای خواننده باقی می‌گذارد و فقط به کار علاقه‌مندان به قصه‌های مثنوی می‌آید. متن کامل مثنوی فقط دوبار به نثر درآمده است: یک بار به ترکی استانبولی و یک بار به فارسی. متن فارسی به قلم موسی نثری کبودرآهنگی در ۱۳۳۰ شمسی منتشر شد و متن ترکی که متعلق به عبدالباقی گولپینارلی بود با ترجمه توفیق سبحانی در ۱۲۷۱ تا ۱۲۷۴ شمسی به چاپ رسید. با تأملی در این دو متن دیدم که بکلی با آنچه من در نظر دارم متفاوت است، زیرا هر دو متن کم و بیش به معنی کردن ابیات به صورت مستقل پرداخته‌اند. البته استاد گولپینارلی در مورد برخی ابیات توضیحاتی نیز آورده است اما همچنین جای کتابی منشور که گزارش کامل مثنوی و در عین حال به صورت مستقل قابل مطالعه و فهم باشد خالی بود. بنا بر این در اواخر سال ۱۳۸۷ شروع به کار کردم.

روش من در سراسر این کار چنین بوده است که ابتدا کوشش‌های معنی و مفهوم نهفته در هر بیت را دریابم و آنگاه آن را به‌زبانی حتی‌الامکان روشن کنم. برای فهم خودم چند شرح متأخر را بیت به بیت دیده‌ام (میزان استفاده از این شروح و درجه بهره‌گیری از آنها را ذیل «ادای دین» آورده‌ام) و در مورد بعضی از ابیات به‌ندرت به شروح قدیم نیز نگاهی کرده‌ام. این را نیز بیفزایم که از دو کتاب مثنوی به نثر (موسی نثری و گولپینارلی) با وجود مراجعات گهگاهی متأسفانه نتوانستم هیچ بهره‌ای ببرم.

بنا بر این گذاشتم که ضمن لحاظ کردن تمام ابیات، هر «پاره معنایی» در مثنوی را یک واحد تلقی کرده و به‌صورت پاراگرافی بیاورم و از آوردن معنی ابیات و دنبال هم کردن آنها که چندان کمکی به خواننده نمی‌کند بپرهیزم. این روش بیشتر به ترجمه‌های

آزاد شبیه بود که به مقتضای آن لزومی نداشت مفاهیم تکراری یا جزئیاتی که بعضاً لازمه نظم است ذکر شود و تمرکز بیشتر روی انتقال جانِ کلام بود.

وقتی که نگارش اولیّه کتاب در سال ۱۳۹۲ به انجام رسید دوست و استاد عزیزم آقای محمدرضا جعفری که بنا بود ویرایش کتاب را بر عهده گیرد وارد کار شد. با خواندن دفتر اول این پیشنهاد را مطرح کرد که بهتر است متن منشور وفادارتر به ابیات باشد تا اگر خواننده خواست متن را به صورت تطبیقی با مثنوی بخواند، با سهولت بیشتری پیش برود. پس از چند آزمون روی دفتر اول به توافق رسیدیم و همین تغییر روش زحمتی طاقت فرسا بر دوش ویراستار گذاشت و او ضمن شش بار مقابله و بازخوانی، با دقت تمام این تغییر را به انجام رسانده ضمن آن بسیاری از لغزشهای معنایی را نیز بیست و نثر متن را حک و اصلاح کرد. حاصل این تغییر روش همچنان این بود که هر پاره موضوعی یک پاراگراف تلقی شود اما تک تک ابیات در آن گنجانده شود بی آنکه توالی و انسجام مطلب از دست برود؛ چنان که در نمونه زیر می توان دید:

دستها برکرده اند از خاکدان
و آرزو گوش استش عبارت می کنند
ضمیر خاک می گویند راز
گشته ماوه سان و بوده چون غراب
آن رباب را ندا طاووس کرد
زنده شان کرد ز راز و داد برگ
این چرا بندیم به راز کریم؟
حق برویاند باغ و رستان
آن گل از اسرار کل بود
گرد عالم می رود پرده دران
یا چو نازک مغز در بانگ دهل
چشم می دزدند زین لُغمان برق
چشم آن باشد که بیند مأمی

این درختانند همچون خاگان
سوی خلقان صد اشارت می کنند
با زبان سبز و با دست دراز
همچو بطّان سر فرو برده به آب
در زمستانشان اگر محبوس کرد
در زمستانشان اگر چه داد مرگ
منکران گویند: «خود هست این قدیم
کوری ایشان، درون دوستان
هر گلی کاندر درون بویا بود
بوی ایشان رغم آنف منکران
منکران همچون جُل زان بوی گل
خویشتن مشغول می سازند و غرق
چشم می دزدند و آنجا چشم نی

و آنچه ما آورده‌ایم این است:

این درختان را که سر از خاک بر آورده‌اند مثالِ انسانهای خاکی بدان که دستها را از زمین برآورده صدگونه اشارت با مردمان دارند و با آن کس که گوش جان دارد سخنها می‌گویند. با زبان سبز و دست درازشان از درون خاک، اسرار را با ما در میان می‌گذارند. در زمستان که همچون مرغابی سر در آب فرو برده‌اند، اگر داورند آنها را محبوس می‌کند یا مرگ می‌دهد و مانند زاغ از پَر و بال رنجِ طاووس عاری می‌کند، در بهار زنده‌شان می‌سازد و شاخ و برگشان می‌دهد و ه‌چور ما ووس زیبایشان می‌کند.^۱

منکران می‌گویند: «این نشانه‌ها مربوط به نظام طبیعت است و از دیرباز چنین نظمی بر ماست. بویه است این را چرا باید به خدا نسبت داد؟» اما به کوری چشم آنان، حق تعالی در 'دوره' دوستان خود باغ و گلستانی می‌رویاند که بوی هر گل آن بر خلاف میل این منکران، از اسرار کائنات می‌گوید و منکران، همچون جُعل که از بوی خوش گشت، زبانت، یا شخص حسّاسی که آواز دهل را تاب نمی‌آورد، خود را در کار دهن غرقه می‌سازند و چشم نداشته خود را بر درخشش حقیقت می‌بندند — چشم ندارند نه از چشم واقعی چشمی است که مأمن و پناهگاه الهی را بتواند دید.

نکته دیگری که در طی روند انجام این کار برای روشن تر شدن مطلب لازم بود، ایضاح اشارات و تلمیحات به کار رفته در متن بود. مولانا در بسیاری از موارد اشارات و اصطلاحاتی به کار برده است — نظیر «فنا» یا «رضا» — که عموماً از مصطلحات صوفیه است و همچنین از تلمیحاتی استفاده کرده است که به اجزاء گوناگون قصّه‌ای اشاره دارد که اگر خواننده از آن بی‌اطلاع باشد قابل فهم نیست — نظیر قصّه یوسف یا قصّه‌های

۱. اشاره به مضمون آیه ۵۰ سوره روم است که می‌گوید: «بنگر به نشانه‌های رحمت خدا، که چگونه زنده کند زمین را از پس مردگی آن. به درستی که آن خدا که این کند هر آینه باشد زنده کننده مردگان، و او بر هر چیز توانا است.»

۲. جُعل یا سرگین‌گردان حشره‌ای شبیه سوسک است که در جاهای بدبو و متعفن زندگی می‌کند. گویند چون بوی مُشک یا گل استشمام کند فوراً می‌میرد.

گوناگون مربوط به موسی. در این موارد پانوشتهای مختصر و گاه مفصلی آوردهام تا مفهوم تلمیح مورد نظر روشن شود. همین روش در مورد اعلامی که در مثنوی آمده است — نظیر بایزید و حلاج و شیخ احمد خضرویه — نیز به کار گرفته شده است. توضیح اینکه چون من پیشتر برای تدوین فرهنگ ادبیات فارسی، تلمیحات مثنوی و همچنین شرح حال عارفان نامدار را جُسته بودم، از حاصل این کار برای تنظیم پانوشتها سود جستیم. بنا بر این پانوشتهایی که مأخذ آنها ذکر نشده است همگی برگرفته از ویراست دوم فرهنگ ادبیات فارسی است.

یکی از مهم‌ترین عوامل در فهم مثنوی دریافت اشارات مولانا به آیات و احادیث و روایات است. این نکته از قدیم‌الایام مورد توجه ویژه شارحان مثنوی بوده است و از همین رو هریک به اقتضای اِشراق و احاطه خود بر قرآن و حدیث به مواضعی که مولانا نظر به آیه یا حدیث داشته است اشاره کرده‌اند و آن آیه یا حدیث را آورده‌اند. بنابراین هم‌اکنون مسأله گرانمایی از این اطلاعات در دست ماست که برخی پژوهشگران چون تلمذ حسن در مرآت المثنوی و یواقیت القصص و بدیع الزمان فروزانفر در احادیث مثنوی و بها تدبیر خرمشاهی و سیامک مختاری در قرآن و مثنوی کوشیده‌اند آنها را یکجا گرد آورده — به شیوه‌ای مشکور باد. من نیز در این زمینه از مجموعه این یافته‌ها سود جُسته‌ام و وامدار ایشانم.

در ترجمه آیات عمدتاً از تفسیر سورآبی و گاه از روض الجنان مشهور به تفسیر ابوالفتح رازی و به‌ندرت از تفاسیر و ترجمه‌های دیگر بهره برده‌ام و گاه تلفیقی از دو یا سه ترجمه با تصرفاتی جزئی فراهم آورده‌ام. در ترجمه پاره‌ای منقول از نهج البلاغه عموماً از ترجمه سید جعفر شهیدی نقل کرده‌ام و در ترجمه مابقی از منابع گوناگون استفاده کرده‌ام که در کتابنامه آمده است.

جهت روشن شدن پیشینه قصّه‌ها و تمثیلات مثنوی پیوستی را تدارک دیدم که عمدتاً مبتنی بر تحقیق و پژوهش استاد بدیع الزمان فروزانفر است اما تمام یافته‌هایم از آثار سایر اساتید و همچنین قلیلی موارد را که خود یافته‌ام نیز بر آنها افزوده‌ام و همچنین برخی نکات اصلاحی را ذکر کرده‌ام تا کم و بیش جامع پژوهشهای مأخذشناسی مثنوی باشد. مواردی را که استاد فروزانفر به عربی نقل کرده است عموماً با استفاده از ترجمه آقای حسین داودی — هرچند با حک و اصلاح فراوان — به فارسی آورده‌ام و روایات

منابع فارسی را نیز تقریباً کامل آورده و در ابتدای پیوست درباره علت و انگیزه این کار توضیح داده‌ام.

در سراسر مثنوی عنوانهای فراوان و مفصلی برای بخشهای مختلف آمده است، اما با این حال آنچه ذیل هر یک از عنوانها آمده است یکدست نیست. بارها ذیل عنوانی که خبر از قصه‌ای می‌دهد، مطلب با قصه شروع شده اما روایت قصه قطع شده است و مولانا به ایضاح موضوع خود یا نتیجه‌گیری از آن پاره از داستان پرداخته است. یا به کرات در ضمن توضیح مطلبی جدی و عمیق به نقل داستانی پرداخته است. همچنین فراوان اتفاق افتاده که در ضمن نقل یک قصه، قصه دیگری را روایت کرده است یا در ضمن نقل قصه دوم قصه سومی را وارد کرده است.

همه اینها سبب می‌شود که خواندن و فهم و دریافت مثنوی اندکی دشوارتر شود. برای کمک به خوانندگان در این کتاب بخشهای داستانی را با قلم ریزتر و کم‌رنگ‌تر آورده‌ام و بخشهای غیرداستانی را با قلم درشت‌تر و پررنگ‌تر. همچنین در جاهایی که قصه‌ای هنوز تمام نشده قصه دیگری آغاز شده است یک سانتیمتر تورفتگی از راست گذاشته‌ام تا معلوم شود در حال نقل قصه دوم هستیم اما هنوز قصه نخست به پایان نرسیده است. و اگر قصه سومی وارد شده با دو سانتیمتر تورفتگی آن را نشان داده‌ام؛ و قس علی هذا.

عبارات توضیحی لازم را داخل قلاب [] یا پرانتز () با عروقی ریزتر آورده‌ام، به این ترتیب که عبارات داخل قلاب [] عباراتی توضیحی است که معمولاً به سبب فرم و ایجاز شعر در متن نیامده اما ذکر آن برای فهم مطلب مفید می‌نماید و عبارات داخل پرانتز () که با کلمه «بخوان» شروع می‌شود به نوعی تعبیر یا تفسیر گفته مولانا با توجه به مضمون کلی و قبل و بعد کلام است.

در نمونه‌ای که می‌آورم قصه‌ای در اثنای قصه اصلی (قصه اعرابی درویش و ماجرای زنی او با او) با تورفتگی و قلم ریزتر و کم‌رنگ‌تر آمده است و در ادامه، بخش توضیحی آن بدون تورفتگی و با قلم درشت‌تر و پررنگ‌تر آمده است و توضیح پایانی نیز که در متن مثنوی نیست داخل قلاب [] قرار گرفته و پاره‌ای توضیحات نیز در پانویس آمده است:

عالمی نمودان به کشتی نشست. او که مردی فضل فروش و خودپرست بود به کشتی بان گفت: «آیا هیچ سر رشته‌ای از علم نحو داری؟» کشتی بان گفت: «نه.» گفت: «پس نیمی از عمرت بر فناست.» کشتی بان از این سخن دلشکسته و ملول گشت اما دم بر نیاورد و جوابی نداد. روز دیگر گردابی مهیب در دریا پدید آمد و کشتی در آن گرداب گرفتار شد. کشتی بان به آواز بلند از نحوی پرسید: «آیا هیچ سر رشته‌ای از شنا کردن داری؟» گفت: «نه، ای خوش سخن خوبرو.» کشتی بان گفت: «پس ای نحوی، همه عمرت بر فناست، زیرا کشتی ما در این گرداب هولناک غرق خواهد شد.»

در کشاکش روزگار و در ورطه زندگی، علم نحو و جز آن به کار نمی آید و آنچه آدمی را در امان می آرد محو است.

آب دریا مرده را بر سر نهد و بر بود زنده ز دریا کی رهد
مرده در دریا بر سر آب می آید اما فرد تا زنده است در دریا دست و پا می زند و جان به در نمی برد. پس مریقی نیست جز این نیست که آدمی به سان مرده از اوصاف بشری باز رهد؛

چون پمردی تو ز اوصاف بشر بحر اسرار نهد بر فرق سر
فقط آنگاه که از اوصاف بشری به مقتضیات و محدودیت‌های انسانی رها شوی، در دریای اسرار بر سر آب جای می گیری. پس ای کسی که همه مردمان را ابله و نادان می انگاری، نظری بر خود انداز تا ببینی، چگانه انسان خر در گل مانده‌ای.

گر تو علامه زمانی در جهان تک فئای این جهان بین وین زمان
داستان مرد نحوی را جهت آن گفتم که روش محو به پیاموزم، فقه و صرف و نحو و هر چه از علم و دانش مدرسه است در فنا و فروتنی و محو مان در ذات حق تعالی است که معنی می یابد و جمله دانشهای ما همان سبوی حقیر آب است که عرب ساده دل به پیش خلیفه بُرد، و آن خلیفه مثال رود عظیم علم الهی است. این مرد عرب به سبب

۱. محو در اصطلاح صوفیه، زایل کردن وجود خود و مستغرق شدن در ذات حق است.

۲. در مقالات شمس تبریزی (صفحات ۱۲۶ و ۱۲۸) آمده است: «این راه شکستگی است و خاک باشی و بیچارگی و ترک حسد و عداوت، و چون سُرّی کشف شد بر تو، باید که شکر آن بگزاری... اگر این معنیها به تعلم و بحث بشایستی ادراک کردن، پس خاک عالم بر سر بیایستی کردن ابا یزید را و جنید را از حسرت فخر رازی؛ که صد سال او را شاگردی فخر رازی بایستی کردن. گویند هزار تا کاغذ تصنیف کرده است فخر رازی در تفسیر قرآن، بعضی گویند پانصد تا کاغذ؛ صد هزار فخر رازی در گرد راه ابا یزید نرسد، و چون حلقه بر در باشد.»

پی‌خبری از وجود رود و دجله معذور بود، ما که از وجود دجله آگاهیم هیچ عذر و بهانه‌ای نداریم.

ما سبوها پُر به دجله می‌پریم گر نه خر دانیم خود را، ما خریم
او نیز اگر از وجود دجله با خبر می‌بود آن سبوا بر سنگی می‌زد [و هرگز آن را با خود
بدانجا نمی‌برد].

این توضیح را هم باید افزود که تفکیک بخشهای داستانی مثنوی از بخشهای غیر داستانی در برخی موارد بسیار دشوار است و گاهی بر معنای ابیات هم اثر می‌گذارد. این کار ساده‌ای نیست و فقط اخیراً در مثنوی به تصحیح آقای دکتر محمدعلی موحد جداسازیهایی انجام شده است که لزوماً به تفکیک داستان و غیر داستان محدود نیست و شامل فرازهای مثنوی می‌شود و شبیه پارگراف‌بندی در نثر و البته بسیار مفید و راه‌گشاست. تردیدی نیست که هر کس دست به این کار بزند اختلاف نظرهایی با دیگری خواهد داشت و امیدوارم ما در این کار چندان به خطا نرفته باشیم.

اساس من در گزارش مثنوی به نثر مبتنی بر دو نسخه مثنوی است، یکی نسخه تصحیح‌شده نیکلسون و دیگری نسخه عکسی قویّه؛ اما عنوانها و ابیات نقل‌شده در این متن همگی برگرفته از نسخه قویّه است مگر در مواردی از گشت‌شمار. همچنین در انتها یا بعضاً در اواسط بسیاری از عنوانها شماره‌ای در میان قلاب [] آورده‌ام که مربوط به مآخذشناسی یا معرفی پیشینه آن قصّه یا تمثیل یا روایت است. خواننده با رجوع به آن شماره در پیوستی که در جلد دوم آمده است می‌تواند پیشینه آن قصّه یا تمثیل یا روایت را بخواند.

در خلال متن منثور، برخی از ابیات را برگزیده و نقل کرده‌ایم تا ارتباط خواننده با نظم مثنوی قطع نگردد و همچنین مراجعه‌کننده احتمالی به خود مثنوی را راهنمایی کند که کجای مثنوی هستیم. در انتخاب این ابیات که با همفکری ویراستار انجام شده است، کوشیده‌ایم سه دسته ابیات را بیاوریم:

دسته اول (ابیاتی که حاوی اندیشه‌ای نغز یا فکری درخشان است، مانند:
نردبانهایی‌ست پنهان در جهان پایه پایه تا عَنانِ آسمان
هر گُره را نردبانی دیگرست هر رَوش را آسمانی دیگرست

یا

گر نداری از نفاق و بد امان از چه داری بر برادر ظن همان؟
 بدگمان، باشد همیشه زشت کار نامه خود خواند اندر حقّ یار
 دسته دوم) ابیات مثلی، مانند:

نای را بر کون نهاد او که: «ز من گر تو بهتر می زنی پستان بزن»

یا

چون قضا آید، طبیب ابله شود و آن دوا در نفع، هم گمره شود
 دسته سوم) ابیات ساده و زیبایی که خواننده اگر مایل بود بتواند آنها را به خاطر بسپرد،
 مانند:

کبرِ رش و از گدایان زشت تر روز سرد و برف و، آنکه جامه تر؟!

یا

بس عداوتها که آن یاری بود بس خرابیها که معماری بود
 دسته چهارم) پاره‌هایی از سبجاتها، که معمولاً چند بیت پیایی است، مانند:

ای مبدل کرده خاک را زر خاک دیگر را بکرده بوالبشر
 کار تو تبدیلِ آعیر و عطا کار من سهواست و نسیان و خطا
 سهو و نسیان را مبدل کن به علم من همه خلم، مرا کن صبر و حلم
 ای که خاکِ شوره را تو نان کنی ری که نانِ مُرده را تو جان کنی
 ای که جانِ خیره را رهبر کنی وی که بهره را تو پیغمبر کنی
 می کنی جزو زمین را آسمان می رایی در زمین از اختران
 هر که سازد زین جهان آبِ حیات زو تَرش از دیگران آید مَمات

نکته آخر اینکه، این کتاب را به چند شیوه می توان مطالعه کرد

شیوه اول که همان شیوه رایج است، مطالعه کتاب از ابتدا تا انتهاست.
 شیوه دوم برای کسانی است که علاقه مند به بخشهای داستانی مثنوی هستند. این گروه می توانند فقط بخشهایی را دنبال کنند که با قلم ریزتر و کم رنگ تر آمده است.
 شیوه سوم برای کسانی است که برعکس گروه اخیر به بخشهای غیرداستانی و تعلیمی مثنوی علاقه مندند. این گروه می توانند بخشهایی را دنبال کنند که با حروف درشت تر و پُررنگ تر آمده است.

شیوه چهارم که شیوه‌ای نامتعارف اما با این کتاب امکان‌پذیر است به کار کسانی می‌آید که نمی‌خواهند کلّ متن را بخوانند بلکه می‌خواهند فقط به سراغ مطالبی بروند که برایشان جالب و کنجکاوی‌برانگیز است. این گروه می‌توانند با مرور نمایه موضوعی مفصلی که در انتهای مجلد دوم آمده است موضوعات و سؤالات جالب توجه خود را بیابند و فقط همان قسمت‌ها را در متن بخوانند.

و اما بهترین شیوه برای مطالعه این کتاب که ضمن فهم بیشتر ابیات سبب انس و الفت با ابیات مثنوی می‌گردد این است که خواننده از ابتدا این کتاب را همراه با متن مثنوی (صحیح نیکلسون یا سروش یا موحد یا نسخه قونیه) بخواند و هر دو کتاب را به‌طور موازی دنبال کند.

همچنین خوانندگان علاقه‌مند به شعر می‌توانند ابیات نقل از شده از مثنوی را همچون گزیده مثنوی تالیف کرده و آنها را به دنبال هم و یا پاره پاره بخوانند.

م. ش.

بهار ۱۳۹۸